



The effects of the immigration crisis in France

Mohammad Moradian Chehrazi¹

Zahra Salabadi²

Mohsen Rostami³

Abstract

The publication of imaginary cartoons attributed to the Prophet (PBUH) in 2015 and their republication in 2019 in the newspaper Shali Abdo triggered a crisis in France and Muslim protests and identity conflicts in that country. Initially, these conflicts were mainly discussed as a question of freedom of expression and the "clash of civilisations". However, the evidence shows that there is a growing negative attitude towards the Muslim minority, caused by the immigration crisis and the growth of the Muslim population. The spread of right-wing extremist parties. The French liberal identity has seen Muslims as the other and the negation of its own identity. Instead of studying these riots as an independent event, which gives them a temporal character, this article will focus on framing the crises as a manifestation of the identity conflict caused by the lack of recognition of the Muslim minority as the main identity group. The aim of this article is to discover the identity conflicts that form the basis of these crises and to examine the performance of French identity, which, by creating a crisis of caricatures, seeks to highlight the competitions and complications that lead to the protest and incitement of Muslims as a major identity group in France. In this article, using an analytical-critical approach and drawing on the theories of thinkers such as Taylor and Kamilika, the first part discusses theoretical aspects related to identity and the politics of

¹ Phd student of Political Sociology, University of Tehran, Tehran, Iran Iran

Mohammad.moradian@ut.ac.ir

² Master of International Relations, South Tehran Azad University, Tehran, Iran.

Zahra.Sahlabadi84@gmail.com

³ Assistant Professor, University and Higher Research Institute of National Defense and Strategic Research, Tehran, Iran.

Mmahya1392@gamil.com

identification. He explains that the clash of identities between the integrated identity of the French and the Muslim has led to the emergence of Islamic radicalism in the form of terror and violence.

Key words: identity, politics, Muslims, Islamic radicalism



آثار بحران مهاجرت در فرانسه

محمد مرادیان چهارزی^۱ - زهرا سهل آبادی^۲ - محسن رستمی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶

چکیده

انتشار کاریکاتورهای موهوم منتسب به پیامبر (ص) در سال ۲۰۱۵ و بازنشر آن در سال ۲۰۱۹ در روزنامه شالی ابدو، موجب بحران در فرانسه و اعتراض مسلمانان و ستیزه‌های هویتی در این کشور شد. در ابتدا این ستیزه‌ها عمدتاً به‌عنوان مسئله‌ای در خصوص آزادی بیان و برخورد تمدن‌ها مورد بحث قرار گرفتند. اما شواهد نشان می‌دهد نگرش منفی فزاینده‌ای نسبت به اقلیت مسلمان وجود دارد که ناشی از بحران مهاجرت و رشد جمعیت مسلمان و گسترش احزاب راست رادیکال است. هویت لیبرالی فرانسوی، مسلمانان را به‌عنوان دیگری و نفی‌کننده هویت خود در نظر گرفته است از این رو بحران کاریکاتورها در فضایی ایجاد شده است که سعی در واکنش به این روند است لذا این مقاله درصدد است به‌جای مطالعه این رویدادها به‌عنوان یک رویداد مستقل که به آن‌ها ویژگی زمانی می‌بخشد به قالب‌بندی بحران‌ها به‌عنوان مظهر ستیزه هویتی ناشی از عدم شناسایی اقلیت مسلمان به‌عنوان گروه عمده هویتی بپردازد. هدف این مقاله کشف ستیزه‌های هویتی است که زیربنای این بحران‌ها را شکل می‌دهد و بررسی عملکرد هویت فرانسوی است که با ایجاد بحران

^۱ دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده‌ی مسئول)

Mohammad.moradian@ut.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد روابط بین الملل، دانشگاه آزاد تهران جنوب، تهران، ایران

^۳ استادیار دانشگاه و پژوهشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی، تهران، ایران

کاریکاتورها در صدد برجسته نمودن رقابت‌ها و پیچیدگی‌های است که برآیند آن اعتراض و تحریک مسلمانان به‌عنوان یک گروه عمده هویتی در فرانسه است. ما در این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد تحلیلی-انتقادی و با استفاده از نظریه‌های اندیشمندانی چون تیلور و کمیلیکا، در گفتار نخست ابعاد نظری مربوط به هویت و سیاست شناسایی را به بحث می‌گذاریم و در قسمت بعد، به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که برخوردهای هویتی میان هویت یکپارچه فرانسوی و مسلمانان موجب ظهور رادیکالیسم اسلامی در قالب ترور و خشونت گردید.

واژگان کلیدی: هویت، سیاست، مسلمانان، رادیکالیسم اسلامی

مقدمه

در دهه‌های پایانی قرن بیستم در پی فروپاشی نظام‌های فاشیستی و زوال کمونیسم در جهان غرب به نظر رسید نگاهی که یک جهان به یک‌زبان سخن می‌گوید در حال شکل‌گیری است. نظم نوین جهانی دست‌کم آن‌طور که جورج بوش پدر تصور می‌کرد، نه بر پایه درگیری ایدئولوژیک و توازن وحشت، بلکه بر اساس شناخت مشترک هنجارها و معیارهای اخلاق بین‌المللی در حال شکل‌گیری بود و کانون این نظم جهانی در حال ظهور را درک ضرورت حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات، ایستادگی در برابر تجاوزگری‌ها و توسعه‌طلبی، کنترل و کاهش زرادخانه‌های نظامی و تضمین رفتار عادلانه با مردم در داخل کشورها از راه رعایت حقوق بشر تشکیل می‌دادند. (Heywood, 2002: 133) اما حملات مخرب تروریستی به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، نشان داد که ایالت متحده در برابر رخدادهای دیگر نقاط جهان بسیار آسیب‌پذیر است و طرح این دیدگاه‌ها به‌دوراز واقعیت است.

درواقع درحالی که اندیشمندان غربی همچون دانیل بل از خالی شدن انبار اندیشه‌های سیاسی و پیروزی اقتصاد بر سیاست و بی‌معنا شدن مسائل اخلاقی و ایدئولوژیک (Bell, 1960) و فوکویاما در مقاله‌ی پایان تاریخ ادعا نمود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی بر همه رقیبان خود پیروز شده است و بدون رقیب تنها مدلی است که قابل اتکاست (Fukuyama, 1989) شاهد شکل‌گیری گفتمان‌هایی هستیم که همواره علیه ارزش‌های جهان‌شمول لیبرالیسم مقاومت نموده است و بهتر بگوییم به گفته لیوتار ما در یک برهه تاریخی زندگی می‌نماییم که ویژگی آن فقدان ایمان به فرا روایت مدرن پیشرفت عقل به‌سوی یک جامعه بهتر است (Lyotard, 1984).

یکی از مهم‌ترین گروه‌های تمدنی که در برابر این ارزش‌ها همواره قیام نموده است برخوردارهایی بین جهان اسلام و غرب است.

به‌طور مشخص، در مقاله حاضر درباره روش‌های برساخته شدن هویت مسلمانان در فرانسه از منظری هویتی (به‌مثابه اقلیتی هویتی) با توجه به مسئله‌ی اسلام سیاسی و رادیکالیسم اسلامی است. از آن‌جهت که فرایندهای هویتی و هویت‌یابی تعیین‌بخش رفتار و کنش است. (Kinnvall and Nesbitt-Larking, 2011: 7) مقاله حاضر دربرگیرنده تحلیل‌هایی درباره چگونگی برساخته شدن هویت مسلمانان در فرانسه و بازنمایی از هویت آن‌ها است. ما در این بررسی در پی آنیم که چگونه در فرانسه بحران مهاجرت و رشد جمعیت دیاسپورای مسلمان و رشد و گسترش احزاب راست رادیکال خصوصاً جبهه ملی منجر به تعریفی از هویت اسلامی می‌شود که آن را نفی‌کننده هویت ملی خود می‌دانند و درصدد همگون‌سازی مسلمانان در جامعه و این سیاست منجر به مقاومت مسلمانان و تقویت هویت آنان در قالب اشکال گوناگونی از جنبش‌های اجتماعی، اعتراضات مدنی و راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز تا ترور و خشونت و رادیکالیسم اسلامی گردیده است. یکی از مهم‌ترین مواردی که منجر به تنش میان این دو حوزه هویتی می‌شود اجازه نشر کاریکاتورهای موهوم منتسب به پیامبر است که در نمونه اخیر آن در فرانسه چاپ این کاریکاتورها در روزنامه شارلی ابدو منجر به ترورهای مختلف در این کشور شد. در قسمت بعد ما مباحث نظری در خصوص هویت و سیاست‌شناسایی را با بهره‌گیری از آرای اندیشمندانی چون تیلور و کیمیلیکا مطرح خواهیم نمود و در قسمت بود زمینه‌هایی را که موجب برخورد و کشاکش هویتی میان مسلمانان و دهویت فرانسوی می‌شود را به بررسی خواهیم گذاشت.

در تحلیل هویت دیاسپورای مسلمان در فرانسه و بحران کاریکاتورهای منتسب به پیامبر چند سؤال را باید مطرح نمود. دلایل رشد و گسترش این ستیزه‌های هویتی در فرانسه چیست؟ هویت فرانسوی چگونه اقلیت مسلمان را به‌عنوان نفی‌کننده هویت

خود در نظر گرفته است؟ و چرا بحران کاریکاتورها به عنوان یک لحظه ستیزه هویتی میان هویت فرانسوی و مسلمان را به تصویر می کشد؟

فرانسه با اجرای راهبرد همگون سازی اقلیت مسلمان و بدون توجه به تفاوت های هویت خود و آنان و عدم شناسایی اقلیت مسلمان به عنوان گروه اقلیتی که خواهان شناسایی و تعریف خود به عنوان هویتی متفاوت است همواره موجب ستیزه های هویتی در این کشور شده است. بحران مهاجرت و رشد جمعیت مسلمانان از یک سو و رشد و گسترش احزاب پوپولیستی راست رادیکال خصوصاً جبهه ملی در این کشور سبب ایجاد نوعی احساس خطر و ایجاد ترس برای هویت فرانسوی شده است که نتیجه آن ستیزه های هویتی میان آنان شده به گونه ای که این رشد فزاینده نگاه منفی به مسلمانان با ستیزه هایی همراه بوده که بحران کاریکاتورها به عنوان یک لحظه اوج این ستیزه ها را به نمایش می گذارد.

این مقاله با بهره گیری از رویکرد تحلیلی-انتقادی و با استفاده از منابع کتابخانه ای و اینترنتی باهدف بررسی زمینه هایی که منجر به این ستیزه ها می شوند سعی دارد نقش سیاست هویت و شناسایی را به نمایش گذارد چراکه در این قرن بیش از هر ستیزه ای، ستیزه هویتی در انواع مختلف خود در جهان رو به گسترش است.

چارچوب نظری

بررسی مفهوم هویت

هویت^۱ از واژه ی *identitas* مشتق شده است (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۲۲) و در دو معنای متناقض به کاررفته است که اولین معنای آن بیانگر احساس مفهوم تشابه مطلق و معنای دوم آن بیانگر مفهوم تمایز است (Colony, 2002: 14-15). هویت ها متضمن شباهت و تفاوت ها و از مهم ترین عوامل شناسایی افراد در جامعه هستند و این گونه تفاوت ها اثر عمده ای در زمینه تعیین نوع نگاه افراد به خودشان و همچنین روابطشان با جهان خارج بزرگ تر است. هویت دربردارنده و معرف کیستی هر فرد

¹ identity

در بستر زمانی-مکانی، یعنی تاریخ، فرهنگ و جامعه است که جایگاه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی اعضای یک جامعه را تعیین می‌کند و فرد از طریق فرایند هویت‌یابی^۱ به یک تاریخ، فرهنگ و اجتماع خاص تعلق پیدا می‌کند (نجاتی، ۱۳۸۲: ۱۵۴). هویت (اعم از هویت جنسیتی یا هویت ملی) به‌طور عملی توسط عباراتی که گفته می‌شود نتایج آن است، ایجاد می‌شود (Butler, 1999: 32). هویت اثر عملکرد است و نه برعکس (Bell, 1999: 1).

براین اساس، هویت پردازان درصدد برمی‌آیند تا با نوعی تمایز بخشی «هستی شناختی» و «معرفت‌شناسانه» دوانگاری‌های متضادی نظیر شرق/ غرب، اسلام/ مسیحیت، شهروند/ بیگانه و ... برای تعریف خویش به تعریف نوعی «دگر» پردازند تا بتواند از طریق فرایند غیریت یا بیگانه‌سازی به معنا، اندیشه، نظریه و هویتی همگن و منسجم دست یابند. (نظری، ۱۳۹۲) از این‌رو برای ایجاد هویت نیاز به دو انگانه‌گاری و غیریت داریم، «ساموئل هانتینگتون» درباره لزوم غیریت‌سازی بیان می‌کند که اگر بربرها وجود خارجی ندارند، باید در پی خلق آن‌ها باشیم جهان در مفاهیم متضاد، بهتر درک می‌شود. همسازی طبیعی، توهم خطرناکی است. بی‌شک خلأ قدرت (مانند وضعیتی که پس از جنگ سرد پیش‌آمده است) توسط کسانی پر خواهد شد که از اراده، ابزار، سرعت عمل و رهبری مناسبی برخوردارند. (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۲۲۸) بنابراین احساس متمایز بودن همچون جزء جدایی‌ناپذیر هویت است. (Guibernau, 1996: 134). مشخصه عام تعاریف مختلف در زمینه هویت مرزبندی زیرمجموعه‌های یک نظام کامل و تعیین یافته است. دیگر در اینجا انسان یک فاعل شناسای آزاد نیست بلکه یک فرد از یک مجمع است، جمعی که جهان را به یگانه (خودی) و بیگانه (غیرخودی) تقسیم می‌کند بر همین اساس محور حیاتی بحث هویت، تقابل اضداد گردیده است. (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۴)

¹ Identification

قرن بیستم به عنوان عصر ایدئولوژی‌ها و هویت‌سازی‌های جهان‌شمول معرفی شده است که هر هویت تلاش می‌کند که با ایجاد چارچوب‌های تازه‌ای، به کردارها و زندگی سیاسی- اجتماعی افراد معنا ببخشند. از این رو سده ۲۱ سده نیز سده هویت‌ها، قومیت‌ها و جنسیت‌هاست (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۸) بنابراین در تبیین هویت مسلمان در اروپا هویت اسلامی عمدتاً مبتنی بر دیدگاه اروپا محورانه‌ی «غیریت» بناشده است که بر اساس آن غرب خود را به عنوان تنها الگوی موفق و بی‌بدیل در جهان و ارزش‌های لیبرال-دموکراسی را به عنوان ارزش‌های مطلق و فراگیر در نظر می‌گیرد. این نگاه متضمن نوعی دیدگاه استیلا جویانه‌ای است که گویی غرب خود را در یک سو هستی و به عنوان نمونه آرمانی و دیگران را در سوی دیگر بر مبنای غیریت تعریف می‌کند. فرهنگ اسلامی به عنوان یک فرهنگ دارای پشتوانه و ابزارهای لازم نمی‌توانست خود را بر این مبنا تعریف نماید و همواره بر مبنای تفاوت و متن خود در این فرایند به تعریف خود و مقاومت در برابر این نگاه استیلا جویانه پرداخته است.

یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان در این حوزه امانوئل کاستلز است وی بیان می‌کند که «برداشت من از اصطلاح هویت، در صورتی که سخن از کنشگران اجتماعی باشد، عبارت است از فرایند معنا سازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود». (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۲) به نظر او همان‌گونه که نقش‌ها کار ویژه‌ها را سازمان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (Castells, 1997: 7) معنا ساز بودن هویت بر ساختگی بودن آن‌ها دلالت دارد و به این دلیل که مطرح می‌شود که هویت‌ها همواره در بستر روابط قدرت بر ساخته می‌شوند. در این راستا وی از سه الگوی هویتی به عنوان منشأ و صورت ساخت هویت بحث می‌نماید که عبارت‌اند از: هویت مشروعیت بخش^۱، هویت مقاومت^۱ و هویت برنامه‌دار^۲.

¹ Legitimizing identity

هویت مشروعیت بخش توسط نهادهای غالب جامعه باهدف گسترش سلطه بر کنشگران اجتماعی ایجاد می‌شود و درصدد است با عقلانی سازی سازوکارهای قدرت امکان حفظ و بازتولید نهادهای موجود را فراهم نماید. هویت ملی فرانسه که یکی از قوی‌ترین‌ها هویت‌ها در اروپا است، از سوی دولت فرانسه ساخته شده است. این دولت فرانسه است که ملت فرانسه را می‌سازد و نه برعکس آن. در زمان انقلاب فرانسه کمتر از ۱۳٪ از سرزمین‌های کنونی فرانسه به زبان ایل-دو-فرانس صحبت می‌کردند. وی معتقد است که این تنها هویت ملی اروپایی است که به‌طور کارآمد از سوی دولت ساخته شده است. (Castells, 2010: 95) هویت مقاومت به‌عنوان نقطه مقابل هویت مشروعیت بخش به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که توسط منطق سلطه به حاشیه رانده شده‌اند و ارزش‌ها و منافعشان نادیده گرفته شده است. این همان هویتی است که در آن یک مجموعه انسانی احساس می‌کنند که از نظر فرهنگی، اجتماعی و یا سیاسی هم طرد شده و هم به حاشیه رانده شده است و با ساختن مواد تاریخی خود در شناسایی هویت خود واکنش نشان می‌دهد و آن‌ها را قادر می‌سازد تا با آنچه می‌خواهد آن‌ها را در این سیستم موقعیتشان را به لحاظ ساختاری تابع نماید مقاومت کنند. (Castells, 2010: 95). در واقع سیاست هویت تا حدودی معطوف به مبارزه نیروهای مخالف با مرزبندی و هویت‌سازی قدرت هژمونیک است که اخراج یا حاشیه‌ای شدن برخی هویت‌ها را در پی دارد. (Hetherington, 1998: 17) به بیان کاستلز کاستلز «این هویت غالباً از بطن احساس بیگانگی، احساس خشم علیه تبعیض ناعادلانه سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی بر سر می‌خیزد». (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳) بنابراین آن‌ها با صورت‌بندی اشکالی از مقاومت جمعی درصدد ایجاد سنگرهایی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه

¹ Identity of resistance

² Project identity

برمی‌آیند که این نوع هویت‌سازی منجر به ایجاد جماعت‌ها یا اجتماعات خاصی می‌شود. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۲)

هویت برنامه‌دار از نظر وی هنگامی ظهور می‌کند که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگ قابل‌دسترسی، هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به‌این ترتیب در بی‌تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند. این فرایند ساختن هویت، به ایجاد سوژه می‌انجامد، سوژه‌ای دگرگون ساز که افراد به کمک تحلیل فرآیندها و شرایط و فرایندهای مقاومت در تجربه‌های خود به معنایی همه‌جانبه دست می‌یابند. در اینجا ساخت هویت، پروژه یا برنامه‌ای برای یک زندگی متفاوت است که هرچند ممکن است مبتنی بر یک هویت تحت ستم باشد، اما در جهت دگرگونی جامعه به‌منزله استمرار برنامه این هویت گسترش یافته است و اغلب در متن مقاومت جماعت گرایانه رشد می‌کند. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۶)

اندیشمندان سیاسی در بحث هویت به این مسئله علاقه‌مند هستند که چگونه هویت‌ها به ستیزه و همکاری منجر می‌شوند و چگونه فرد با تعریف خود به‌عنوان یک هویت مشخص، در بنیادی‌ترین شکل خود، دیگران را از دایره این تعریف خارج نموده و به گونه‌ای با ترسیم خطوطی میان ما و دیگری به کنش سیاسی مبادرت می‌ورزد. از این رو کاستلز نیز از نهضت‌های دینی به‌عنوان بازخورد جهانی‌شدن در قالب هویت‌های مقاومت یاد می‌کند زیرا غالب این کنش‌ها و حرکت‌های اجتماعی به‌نقد ساختارهای هویتی - فرهنگی غرب می‌پردازند. طبق گفته‌های وی هویت اسلامی شکل‌گرفته در فرانسه با هویت مقاومت تناسب بیشتر دارد، چراکه تشدید روند سکولاریزاسیون و تأکید بر ارزش‌های جهان‌شمول بدون توجه به تفاوت‌ها و تضعیف نقش اجتماعی دین منشأ، ظهور و گسترش رادیکالیسم و بنیادگرایی اسلامی در این کشور گردیده است. گیدنز نیز رشد و ظهور بنیادگرایی اسلامی را در چارچوب رابطه قدرت/مقاومت بین دو گفتمان جهانی‌شدن (سکولاریزاسیون) و

اسلام سیاسی تحلیل و معتقد است بنیادگرایی اسلامی از یک سو بازتاب فشارهای ارزشی نظام سکولار مدرن و از سوی دیگر متأثر از ابعاد سنتی دین اسلام است. به هر ترتیب سکولاریزاسیون در متن گفتمان جهانی شدن جهت معنادهی به دال سیاست قرار دارد. فضای مذهبی را تنگ‌تر کرده و نقش اجتماعی - سیاسی دین و به تبع گفتمان اسلام سیاسی را تضعیف می‌کند. هرچند در تئوری از فرصت‌های جدید بر روی اندیشه دینی و تفکر مذهبی سخن به میان می‌آید، اما در عمل جز این اتفاق می‌افتد. در مقابل، گفتمان اسلام سیاسی جهت‌بازنمایی سیاست دینی به مقاومت و ایجاد هویت برنامه‌ای مبادرت می‌کند (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۷).

بررسی سیاست شناسایی از نگاه تیلور و کمیلیکا

ستیزهای هویتی می‌توانند مهم‌ترین منشأ خواسته‌هایی باشند که تحقق آن‌ها با گفتگو تا حد زیادی مشکل و در مواردی غیرممکن باشد. این ستیزه‌ها می‌توانند منشأ به خشونت کشیده شدن قلمرو سیاست و رادیکالیسم سیاسی باشند. از این رو توجه به جوامع چند فرهنگی و سیاست شناسایی یک لحظه مهم در نظریه سیاسی معاصر را نشان می‌دهد به طوری که امروزه نظریه شناسایی به مثابه‌ی پارادایمی نو با رویکردی انتقادی در ساحت فلسفه و مباحث علوم اجتماعی و سیاسی بسط و تکوین پیدا کرده است.

فعل شناسایی به ضرورت لازمه هویت است (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۳)، این نظریه مفهوم به رسمیت شناخته شدن و شناسایی را پایه و اساس هنجاری منازعه اجتماعی در نظر گرفته است. تفاوت‌های فرهنگی، قومیتی، نژادی و مشکله هویت سبب شده که نظریه‌پردازی‌هایی که در زمینه چندگانگی و تنوع فرهنگی تمرکز دارند تفاوت را به عنوان اصل اساسی پذیرفته و آن را به رسمیت شناخته و مشروع جلوه دهند. نمود این ستیزه‌های هویتی در دهه ۱۹۶۰ میلادی است که جنبش‌های اجتماعی جدید

همچون جنبش‌های حقوق مدنی سیاهان، جنبش‌های فمینیستی، جنبش‌های اسلامی و ... در قالب اشکال جدید جنبش‌های اجتماعی که گفتمان مسلط جامعه را به چالش کشیده و با انگاره‌های فرهنگی و ارزشی مسلط مبارزه می‌نماید و پرستیز هویتی و رویکردی اعتراضی در جهت به رسمیت شناخته شدن تفاوت‌های منحصربه‌فرد خود تأکید دارند شکل گرفته است.

از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه می‌توان چارلز تیلور و کمیلیکا را نام برد که در خصوص این مبحث نظریه‌پردازی نموده‌اند. اهمیت مشخص نظریه‌شناسایی از دیدگاه چارلز تیلور در ارتباط با هویت نهفته‌ای است که از طریق آن اشخاص به کیستی خود پی برده و ویژگی‌های بنیادی خود در مقام انسان را درک می‌کنند (Taylor, 1994: 25). ویژگی‌های که همه انسان‌ها از آن مشترک هستند داشتن اهدافی است که در درک آن‌ها از اینکه چه کسی هستند، نقش مهمی دارد. قرار گرفتن در چارچوبی اخلاقی که افراد را به سمت چیزهایی که بیشتر از همه برای آن‌ها ارزش دارند سوق دهد و حسی از اینکه آیا زندگی آن‌ها به آن کالاها یا خواسته‌ها نزدیک‌تر است را فراهم می‌کند؛ و همان چیزی است که تیلور آن را ارزیابی‌کننده‌های قوی» نامید. کدام چیزها خوب و کدام بد هستند؟ کدام کارها ارزشمند و کدام بی‌ارزش است، کدام چیزها برای ما معنی‌دار و مهم‌اند و کدام کم‌ارزش و درجه دوم هستند. (Taylor, 1989: 28)

وی در یکی از مقاله‌های معروف خود، "سیاست به رسمیت شناختن"، سعی کرد توضیحی عمیق‌تر از فلسفه‌ای ارائه دهد که چرا به‌طور فزاینده‌ای گروه‌ها در جوامع غربی هویت خاص خود را بر اساس تفاوت‌های از قبیل جنسیت، نژاد یا قومیت تعریف می‌کنند و بر اساس این تفاوت‌ها تلاش می‌کند که هیت خود را تعریف نمایند. به نظر تیلور، شناسایی در سیاست‌های معاصر بسیار چشمگیر است و از جنبش‌های ملی‌گرایانه گرفته تا تقاضای گروه‌های اقلیت یا زیرمجموعه در فمینیسم را دربر می‌گیرد. چند فرهنگ‌گرای و استناد به رسمیت شناختن رکن اصلی

گفتمان سیاست است. هویت ما از شناسایی یا عدم وجود آن، شکل می‌گیرد و عدم شناسایی می‌تواند آسیب‌های واقعی را به بار آورد وی بیان می‌کند که شناسایی نادرست فقط کمبود احترام لازم نیست، بلکه "یک نیاز حیاتی انسان" است. ما از طریق تعامل با دیگران به انسانی کامل تبدیل می‌شویم و قادر به درک خود هستیم و از این رو هویت خود را تعریف می‌کنیم که جورج هربرت مید آن را "دیگران مهم" می‌نامد (Taylor, 1994:25). به عبارتی دیگر تیلور معتقد است که احساس خود شخص چیزی نیست که بتوان به تنهایی به آن دست یافت و برای تحقق آن به شناخت دیگران بستگی دارد و عدم تأیید هویت فرد به طور دقیق توسط دیگران می‌تواند حس شخص را از خویشتن دچار تحریف یا آسیب نماید.

از نظر تیلور از آنجا که هویت ما حداقل تا حدی با عضویت ما در یک گروه فرهنگی خاص تشکیل می‌شود، احساس ارزش فردی در یک شخص عمیقاً با ارزشی که دیگران برای این گروه قائل هستند گره خورده است. اگر این گروه تحقیر شود، در نتیجه اعضای آن آسیب واقعی خواهند دید (Taylor, 1994:25). تیلور صریحاً از هگل استدلال می‌کند که "مبارزه برای به رسمیت شناختن می‌تواند تنها یک راه حل رضایت‌بخش پیدا کند و آن یک رژیم شناسایی متقابل میان برابر است (Taylor, 1994:25)

به طور کلی اجتماع‌گرایان بحث خود را با انتقاد از مفهوم لیبرالی فرد شروع می‌نمایند. هم آن‌طور که مایکل سندل می‌گوید فرد از دیدگاه لیبرال گسیخته از اجتماع است. آن‌ها به گونه‌ای هنجاری چنین فردگرایی را غیر مطلوب می‌دانند و از فرد وضعیت مند صحبت به میان می‌آورند، فردی که در دل یک اجتماع قرار دارد و به وسیله تعلق‌ها و فهم مشترک خود که زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد تعریف می‌کنند. آن‌ها اعتقاد دارند خود فردی شده لیبرالیسم فقط درجایی مسلط است که پیوندهای اجتماعی از بین رفته‌اند و افراد خود را منزوی و سرگردان و بدون هدف می‌باند. (مارش و استوکر، ۱۳۹۵: ۵۶-۵۷)

می توان گفت هسته اصلی "سیاست شناسایی" تیلور درصدد پیوند دادن مفاهیم شناسایی، هویت و اصالت است. مفاهیمی که نظم اخلاقی مدرن آن‌ها را از جوامع سنتی و سلسله مراتبی متمایز می‌کند. همین ارتباط است که درک این امر را میسر می‌سازد که مدرنیته نه تنها "سیاست تکریم برابر"^۱ بلکه "سیاست تفاوت"^۲ را نیز می‌طلبد. سیاست به رسمیت شناختن برابری جویانه^۳ دو نوع متفاوت از سیاست را می‌تواند به دنبال آورد: "سیاست تکریم برابر" و "سیاست (پذیرش) تفاوت‌ها. دو شکل سیاست شناسایی ممکن است به‌عنوان مخرج مشترک دارای کرامت باشند، اما به‌محض اینکه این سؤال را مطرح کنیم که دقیقاً کرامت چیست، تفاوت مهمی بین مبارزات برابری از یک‌سو و حق تفاوت یا تفاوت داشتن به وجود می‌آید. چارچوب سیاست تکریم برابر، حقوقی برابر برای همه شهروندان قائل است و مستلزم آن است که در رفتار با مردم تفاوت‌های آنان نادیده انگاشته شود به‌نوعی یک انگاره‌ای در این نگاه دیده می‌شود که نگاه برابر به همه را بدون چشم‌داشت به تفاوت‌های آن‌ها اعم از تفاوت‌های فرهنگی، قومیتی، مذهبی یا سلیقه‌های شخصی و دیدگاه‌های مربوط به نحوه داشتن یک زندگی سعادت‌آمیز را به حوزه خصوصی زندگی شیف‌ت می‌دهد و توجه به آن‌ها را از دستور کار دولت‌ها خارج می‌کند. گویا امور مربوط به تفاوت را که انسان بر مبنای آن خود را تعریف می‌کند را همچون حوزه خصوصی در نظر گرفته است. برخی منتقدان معتقدند نادیده انگاری تفاوت‌ها به این شیوه، نفی‌کننده هویت افراد است زیرا آن‌ها در قالب‌های مشابهی گذاشته می‌شوند که با هویتشان ناسازگار است. به‌علاوه، لیبرالیسمی که تفاوت‌ها را نادیده می‌انگارد^۴ نماینده یک فرهنگ سلطه‌جو و لاجرم تبعیض‌آمیز است (Taylor, 1992: 43-44). در این نگاه با دارا بودن حقوق مدنی برابر، تبعیض بر اساس

¹ the politics of equal dignity

² the politics of difference

³ the politics of equal recognition

⁴ difference-blind liberalism

جنسیت، نژاد یا مذهب تابو شده است. همچنین "تبعیض مثبت" که به نفع گروه‌های محروم تاریخی در جمعیت است، می‌تواند از چنین سیاستی مشروعیت یابد. (Theo WA, 2018: 159) لاکلا و موف با نگاه گفتمانی معتقدند که گفتمان‌ها از طریق سلطه به طبیعی سازی و عادی سازی یک صورت‌بندی خاص از هویت می‌پردازد و گویی در این نگاه تفاوت‌ها نادیده گرفته می‌شود.

از سوی دیگر، در چارچوب یک "سیاست تفاوت"، خواستار به رسمیت شناخته شدن "هویت یگانه" افراد یا گروه‌ها و تفاوت‌های آن‌ها است. این نوع از سیاست مستلزم آن است که با افراد و گروه‌های متفاوت به گونه‌ای متفاوت رفتار شود (Taylor, 1992: 38-39) وی بر شان افراد تأکید می‌کند (رایک، ۱۳۸۴: ۳۸۱). این تمایز و تفاوت به دنبال ارزشمندی فرد و قابل احترام هستند؛ بنابراین، کانادایی‌های فرانسه خواستار حق انتشار قانون برای اطمینان از وجود کانادایی‌های فرانسوی‌زبان در آینده بودند. در یک سیاست متفاوت، این تبعیض نیست، بلکه جذب در یک فرهنگ همگن است که "گناه اصلی" است. (Taylor, 1992: 38) به عبارتی این نوع از سیاست که نوع مطلوب سیاست از نظر تیلور است، اجازه می‌دهد تا فضیلت‌های عمومی^۳ یا هدف‌های جمعی^۴، هم چون پیشبرد یک فرهنگ، توسط دستگاه سیاسی کشور دنبال شوند. این نوع از لیبرالیسم، دولت‌ها را مجاز می‌شمرد تا اجتماع را حول یک نگرش در مورد زندگی سعادت‌آمیز^۵ سازمان‌دهی کنند و تحقق فضائلی جمعی را تعقیب کنند که به حفظ هویت ملی یا فرهنگی کشور مدد می‌رسانند. سیاست پذیرش تفاوت‌های فرهنگی اولاً انعطاف‌پذیری در اجرای قانون و حقوق و امتیازهای قانونی را جایز می‌شمرد. در این نوع از سیاست،

¹ unique identity

² Cardinal sin

³ common goods

⁴ collective goals

⁵ a conception of the good life

حقوق بنیادین افراد از امتیازها و مصونیت‌هایی که لازمه رفتار یکسان است تفکیک می‌شوند و درحالی که نقض حقوق بنیادین غیرمجاز است، این امتیازها و مصونیت‌ها را می‌توان سلب یا محدود کرد ثانیاً، سیاست پذیرش تفاوت‌ها به جامعه‌های فرهنگی اجازه می‌دهد تا هدف‌های جمعی و به‌ویژه تلاش برای ادامه بقای فرهنگی را دنبال کنند (تقوی، ۱۳۸۳: ۱۳۹) پل ریکور در خوانش خود از تیلور به‌طور مختصر اظهار داشت: "به‌طور کلی، می‌توان گفت، ما خواستار شناخت فردی هستیم."
(Ricoeur, 2007: 214)

کمیلیکا نیز در کتاب خود تحت عنوان «شهروندی چند فرهنگی»^۱ بر نظریه و معضلی در دوران معاصر تحت عنوان چند فرهنگ گرای و حقوق گروه‌ها تمرکز دارد. چند فرهنگی به طرق مختلف مورداستفاده قرار گرفته است وی این اصطلاح را مانند چتری می‌داند که یک سلسله از سیاست‌های حمایتی برای شناسایی عمومی، پذیرش و تطابق گروه‌های فرهنگی قومی غیر حاکم حتی اگر اقلیت‌های جدیدی (مانند پناهندگان و مهاجرین در برابر اقلیت‌های قدیمی چون بومیان و اقلیت‌های ملی) را در برمی‌گیرد. (کردونی و نیک پی، ۱۳۹۵: ۶۸) از نظر وی لیبرالیسم در بحث چند فرهنگی هم ناکافی است و هم نتوانسته حقوق گروه‌ها را در مدل خود در نظر بگیرد وی ادعا می‌کند که لیبرالیسم به‌عنوان یک فلسفه سیاسی عمدتاً مربوط به رابطه بین فرد و دولت و محدود کردن نفوذ دولت به آزادی شهروندان تلقی می‌شود (1: 1991, kymlica)

کمیلیکا تحلیلی را توسعه می‌دهد که در سنت اجتماع‌گرایان و در قالب لیبرالیسم درباره حقوق و فرد و جامعه است. این نگاه منجر به نگاه‌های سیاستی متفاوت و پیامدهایی در نحوه نگاه ما به خویشتن و دیگران و نحوه ارتباط ما به‌عنوان افراد در گروه‌ها و در جامعه با یکدیگر می‌شود. تمرکز وی بر روی گروه‌های قومی و فرهنگی، اقلیت‌های ملی، ملت‌ها و اقوام است اقدامات سیاسی و اجتماعی گروه‌های

¹ Multicultural Citizenchip

مختلف قومی / اقلیت حضور آن‌ها را احساس کرده است. برای نمونه در کانادا، ملت‌های اول از نظر سیاسی فعال‌تر شده و تقاضای احترام به درخواست‌های آن‌ها را دارند. موضوع روابط بین کبک و کانادا در سال‌های اخیر در بسیاری از بحث‌های سیاسی کانادا حاکم بوده است. این مسئله حقوق افراد و گروه‌هایی را که احساس می‌کنند با آن‌ها به‌طور عادلانه یا عادلانه رفتار نشده است، مطرح می‌کند. این حقوق چیست، چقدر گسترده است و آیا آن‌ها به گروه یا فقط به شخص پایبند هستند؟ سرانجام، سیاست و برنامه‌های دولت در تلاش برای مقابله با برخی از این تغییرات جمعیتی، اجتماعی و سیاسی تغییر کرده است. سیاست‌های مربوط به مهاجرت، ادعاهای زمین، خودگردانی، زبان و آداب‌ورسوم همه در سال‌های اخیر تغییر کرده است. سیاست چند فرهنگی کانادا مثالی قابل توجه است.

کمیلیکا در راستای تبیین اقلیت‌های قومی-فرهنگی دو نوع دولت را از هم متمایز می‌کند ۱. دولت‌های چندملیتی^۱ ۲. دولت‌های چند قومی^۲.

اقلیت‌های ملی گروه‌هایی هستند که در برخی یا کل تاریخ، جامعه، قلمرو، زبان یا فرهنگ مشترک هستند. از هر یک از این‌ها بعضاً به‌عنوان یک ملت، مردم یا فرهنگ یاد می‌شود (kymlica, 1995: 24). هر یک از این‌ها ممکن است به‌طور غیرارادی از طریق فتح، استعمار یا گسترش به اقلیت تبدیل شده باشند، یا می‌توانستند داوطلبانه توافق کند که با یک یا چند ملت، قوم یا فرهنگ دیگر وارد فدراسیون شوند. کمیلیکا اقلیت‌های ملی را از نظر فرهنگ تعریف می‌کند و استدلال می‌کند که اگر این اقلیت‌ها بخواهند فرهنگ خود را حفظ کنند، باید آن‌ها را به‌صورت متمایز و متفاوت شناسایی نمود. حقوق گروهی که ممکن است با اقلیت‌های ملی همراه باشد، حقوق خودگردان یا حقوق نمایندگی خاص است. گرچه این موارد باید مورد به مورد بررسی شود، اما در مواردی که اقلیت‌های ملی ادعای اقوام و فرهنگ بودن

¹ Multination states

² Polyethnic states

رادارند، کمیلیکا قاطعانه این حقوق را مطرح می‌کند. از نظر وی این حقوق موقت نیستند، بلکه حقوقی هستند که باید به‌طور دائمی شناخته شوند، زیرا این حقوق ذاتی اقلیت ملی است. البته این گروه‌ها می‌توانند تصمیم به جدایی بگیرند و این ممکن است در برخی موارد بهترین راه‌حل باشد؛ اما در موارد دیگر، جایگزینی حقوق اقلیت‌های ملی از طریق ترکیبی از خودگردانی و حقوق نمایندگی خاص ممکن است. در مقابل آن، حقوق گروه‌های قومی ادعا می‌کند که گروه‌های مهاجر به‌طور کلی گروه‌های قومی هستند و می‌توان آنچه را که وی حقوق چند قومی در یک کشور چند نژادی می‌خواند، به آن‌ها اعطا کرد. او خاطرنشان می‌کند که مهاجرت داوطلبانه است و استدلال می‌کند که مهاجران معمولاً مایل‌اند در جامعه و فرهنگی که وارد آن می‌شوند ادغام شوند. در عین حال، آن‌ها ممکن است مایل باشند برخی از جنبه‌های فرهنگ خود را حفظ کنند و حفظ آن‌ها برای آن‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از جمله حقوقی که می‌تواند به این گروه‌های قومی اعطا شود، سیاست‌های مربوط به پایان دادن به نژادپرستی و تبعیض، آموزش، برخی از انواع اقدامات مثبت، معافیت از برخی قوانین که ممکن است اعمال مذهبی را نقض کند و بودجه عمومی اعمال فرهنگی است. (kymlica, 1995: 11-15) این‌رو حضور مسلمانان در جوامع غربی را می‌توان براین مبنا مورد بررسی قرار داد. آنچه در همه این سیاست‌ها مشترک است این است که همه آن‌ها در جستجوی حمایت فراتر از حقوق سیاسی و مدنی مطرح در جوامع دموکراتیک برای افراد هستند (kymlica, 2007: 16)

وی از نقطه‌نظری متفاوت بحث را از لحاظ فرهنگی بیان می‌کند، اینکه چرا چنین حقوقی برای اقلیت‌های ملی و گروه‌های قومی بسیار مهم است. فرهنگ خاصی که مورد بحث قرار می‌گیرد فرهنگ جامعه، تاریخ، سنت‌ها و قراردادهایی است که با جامعه همراه است و مجموعه اقدامات و نهادهای اجتماعی مرتبط با فرهنگ جامعه است. فرهنگ مبدأ منبع اساسی را برای مردم فراهم می‌کند و ادغام در فرهنگ

جدید برای مردم دشوار است. در این شرایط، ممکن است تقویت فرهنگ و حمایت از گروه‌های مختلف اقلیت مهم باشد؛ اما توجه داشته باشید که این امر در جهت اقلیت‌های ملی نسبت به گروه‌های قومی مهاجر کاملاً متفاوت است. این مورد اخیر معمولاً مایل به ادغام است، ممکن است نیازی به حمایت دائمی نباشد و اغلب نسبتاً محدود است. برای اقلیت‌های ملی، این استدلال می‌تواند در جهت تقویت فرهنگ اجتماعی آن‌ها، به‌عنوان یک ویژگی دائمی، با حقوق گسترده خودگردانی باشد.

بحران مهاجرت و شکل‌گیری دیاسپورای اسلامی

حضور مسلمانان در اروپا پدیده‌ی جدیدی نیست و به زمان اشغال آندلس (اسپانیا) توسط مسلمانان بازمی‌گردد، اما این حضور ریشه در گسترش امپراتوری عثمانی در اروپا و استعمار اروپا در سرزمین‌های مختلف مسلمانان دارد. (Shanneik and other, 2017: 146) موج‌های مهاجرت مسلمان به اروپا را می‌توان در قالب سه جریان اصلی بررسی نمود. دوره نخست پس از جنگ جهانی دوم با مهاجرت نیروی کار و ضرورت بازسازی اروپا شکل گرفت. در این دوره خیل عظیم کارگران و از جهان اسلام و اروپای شرقی باهدف بازسازی اقتصاد اروپا در دوره پس از جنگ وارد اروپای غربی شدند دو عامل مهاجرت خودجوش کارگران مهمان از کشورهای مستعمره و سیاست‌های تشویق‌کننده کشورهای اروپای غربی، در گسترش جمعیت مهاجران تأثیر عمده داشت (نظری و سلیمی، ۱۳۹۴: ۱۷۵). موج دوم حاصل پیوستن خانواده‌ها و بستگان مهاجران مقیم اروپا در دهه ۷۰ بود و موج سوم با هجوم آوارگان و پناهندگان مسلمان در دهه ۱۹۸۰ میلادی آغاز می‌شود.. (شیر غلامی، ۱۳۸۸: ۸-۳۹۷)

کل جمعیت مسلمان اروپا از ۵۴۸ میلیون نفر در سال ۱۹۵۰ به ۷۴۴ میلیون نفر در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته است. جمعیت مسلمان مربوط از ۲ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۶ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش پیدا کرده است. (Kettani, 2010: 1) در خصوص

فرانسه باید گفت که آمار دقیقی از حضور مسلمانان در این کشور به دلیل ممنوعیت پرسش از دین مردم در نظرسنجی‌ها در دسترس نیست چراکه در جمهوری سوم فرانسه نگرش‌های مذهبی را موضوعی خصوصی برشمرد (Tebbakh, 2007: 11) اما بر اساس تخمین جمعیت مسلمان در این کشور در سال ۲۰۱۶ رابین حدود ۶ میلیون برآورد می‌نمایند که ۸٫۸ درصد جمعیت این کشور را نشان می‌دهد (Muslim Population Growth in Europe\ Pew Research Center). با توجه به اینکه همواره فرانسه به‌عنوان کشوری که دارای جمعیت بالایی از مسلمانان است حضور آنان در این کشور برای مقاله حاضر دارای اهمیت فراوان است. ما در این قسمت به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه در جامعه چند فرهنگی فرانسه، دولت فرانسه از شناسایی و اهمیت به اقلیت مسلمان در این کشور ممانعت به عمل آورده و محصول این برخوردها در پاره‌ای از مواقع ترور و خشونت بوده است.

هویت و سیاست شناسایی: گسترش اسلام هراسی و هویت اسلامی

مطالعه در مورد فرهنگ دیاسپورا^۱ به امکان بالقوه مسئولیت در قبال غیریت کمک می‌کند که به‌واسطه‌ی چنین امکانی با نگرستن به فرهنگ جهانی به‌مثابه‌ی فرهنگی پسا مدرن، آن‌ها به‌طور آشکار و آگاهانه عقیده آسایش در غرب را پذیرفته‌اند. (Nash, 2000: 79) حال سؤال چرا علی‌رغم اینکه همواره مهاجرت در غرب به‌واسطه جذابیتی که برای مسلمانان دارد همواره به ستیزه‌هایی در این جوامع منجر شده است. درواقع مسلمانان فرانسه چه کسانی هستند، آن‌ها چه می‌خواهند و چرا فرانسوی بودن آن‌ها چنین بحث‌برانگیزی است؟ (Fredette, 2014: 1) از این رو باید گفت سیاست هویت و شناسایی و به رسمیت شناخته شدن از این جهت مهم است که این جریان‌ات اسلام‌گرا به دنبال هویت و به رسمیت شناخته شدن هویت خود هستند و در این راه علاوه برای تمایز‌گذاری و تفاوت همواره خود را به‌عنوان یک

¹ Cultural Diaspora

مسلمان و در پیوند با جوامع اولیه خود بازتعریف می‌کنند. جامعه فرانسه به‌عنوان یک جامعه هدف برای مهاجرت مسلمانان همواره از دیرباز شاهد خیل عظیم مسلمانان بوده است اما چرا این گروه هویتی نتوانستند در درازمدت با جامعه اروپایی آمیخته شود و خود را بر مبنای اروپایی یا فرانسوی بودن تعریف کند جای سؤال دارد. امروزه یکی از مشکلات اصلی فرانسه همین ستیزه‌های هویتی است که مسلمانان مهاجر در این کشور خود را بر اساس تفاوت و مسلمان بودن تعریف می‌کنند. این اصرار بر حفظ هویت منجر به یکپارچگی و انسجام و مقاومت مسلمانان فرانسه در برابر اقداماتی است که هویت آن را دچار خطر می‌نماید که نمود اصلی آنان حفظ حجاب دختران مسلمان در برابر برنامه‌های دولتی همچون ممنوعیت کردن حجاب در مدارس می‌شود. در واقع این جدایی از وطن مبدأ منجر به گسست و ادغام در جامعه جدید نشده است به گونه‌ای که ناسی ونل اشاره می‌کند، افرادی که در فرانسه خود را مسلمان معرفی می‌کنند و به آن عمل نمی‌کنند، به این معنا که به‌ندرت در مراسم مذهبی یک مسجد شرکت می‌کنند یا ممکن است در واقع بی‌دین باشند، هنوز هم "رابطه فرهنگی یا عاطفی با اسلام" را تصدیق می‌کنند. (Venel, 2005:96)

در این راستا یکی از اولین برخوردهای هویتی که موجب برانگیخته شدن احساسات مسلمان در اروپا شد آیات شیطنانی مربوط به سلمان رشدی بود که مسلمانان تحت یک هویت به مبارزه علیه سلمان رشدی پرداختند و این امر انواع مختلفی از فعالیت‌ها را از کفرآمیز بودن این آیات تا فتوای امام خمینی (ره) در خصوص وی را برای ابراز نارضایتی ایجاد نمود. در آن دوران غرب به واسطه ارزش‌های جهان‌شمولی چون آزادی و تساهل و مدارا و مسلمانان از شیوه‌ی زندگی که مورد تهدید قرار گرفته است نشان داد که نادیده گرفتن دیگر هویت‌ها همچون هویت مسلمانان در آینده غرب را با چالشی بزرگ روبرو خواهد کرد. فرانسه نیز از این دایره خارج نبوده و اگرچه عملاً یک جامعه چند فرهنگی است، اما از نظر تاریخی این تفسیر مورد اعتراض شدید سنت ژاکوبینی قرار گرفته است که با حق متفاوت

بودن، کثرت‌گرایی و حقوق‌گروهی مخالف است. هرچند، چند فرهنگ‌گرایی در آن اخیراً تحت فشار مهاجرت، اروپا و جهانی‌سازی، قانونی شده است اما بسیاری از مردم فرانسه تمایلی به اعتراف این موضوع و مخالفت با انحصارطلبی ارزش‌های ژاکوبی همچون سکولاریسم، برابری رسمی، آزادی قانونی، ارزش‌های مدنی زندگی مشترک و وفاداری انحصاری به مدل جمهوری دولت-ملت (میهن‌پرستی) ندارند. حق متفاوت بودن، تعدد وفاداری‌ها، مدل شهروندی کثرت‌گرا، پروژه‌های روابط بین فرهنگی، بیان گروه‌ها و اقلیت‌ها به‌عنوان اشاره به فرانسه اقلیت‌ها، هنوز تا حدی تابو هستند (De Wenden, 2003: 77-78). گویی این ارزش‌های عام و جهان‌شمول را باید در جریان انقلاب فرانسه و تأکید آن بر شعارهای آزادی، برابری و برادری جستجو نمود که در آنجایی برای تفاوت باقی نمی‌گذارد و هویت فرانسوی را عام تعریف نموده و دیگرانی را که خود را بر اساس تفاوت تعریف می‌کنند را در نظر نمی‌گیرد. ماجرای روسری در سال ۱۹۸۹، بحث اصلاح قانون ملیت از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳، جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ تأکید بیشتری بر تعریف چند فرهنگی از هویت فرانسوی داشت (De Wenden, 2003: 81). بنابراین سیاست‌های در جهت منع حجاب مسلمانان و استفاده آنان از حجاب و ممنوع بودن استفاده از علامت‌های مذهبی در محافل عمومی در دهه حاضر بیشتر تأییدگر نگاه همگون سازی هویت‌ها و به رسمیت نشناختن هویت‌هاست.

بحران مهاجرت سؤالات و راهکارهای گوناگونی را مطرح کرد به گونه‌ای که در بحث ادغام اقلیت‌های مهاجر، سه پاسخ و سیاست متفاوت، از سوی کشورهای اروپایی بعد از جنگ جهانی دوم در پیش گرفته شده است. نخست سیاست همگون سازی که به‌طور جدی از سوی فرانسه دنبال شده است. دوم در کنار سیاست همگون سازی، کارگران مهاجر را از تفویض حقوق سیاسی محروم کرده که نمونه آن در آلمان است. سوم نوعی از سیاست چند فرهنگ‌گرایی که نمونه آن در سوئد، هلند، بریتانیا به وقوع پیوسته است. (John rex and G. Singh, 2003: 6)

حال اولین سؤال این است که چرا فرهنگ‌های مشترک جداگانه باید به حیات خود ادامه دهند. در پاسخ به این سه عنصر دخیل است. اول اینکه آن‌ها مجاز به این باور هستند که ممکن است در خود ارزش داشته باشند. پذیرش این امر مفهوم تحمل متقابل است. دوم اینکه فرهنگ آن‌ها خانه اخلاقی و عاطفی را برای افراد فراهم می‌کند که برای ثبات روانی شخصی آن‌ها ضروری است. دلیل سوم برای حفظ این گروه‌ها این است که آن‌ها برای محافظت از اعضای خود در زندگی سیاسی اقدام جمعی می‌کنند. این موضوع هویت عمدتاً در موضع تبعیض مطرح می‌شود و با خشونت رابطه مستقیمی دارد از این رو سیاست ادغام و همگون سازی در مقابل سیاست شناسایی و چند فرهنگ گرایی و شهروندی چند فرهنگی قرار دارد که درصدد به رسمیت شناختن اجتماعات قومی، مذهبی و ... است. سیاست‌های کلی فرانسه در خصوص دیاسپورای مسلمانان اجرای سیاست همگون سازی بوده است. حال سؤال این است که چگونه این سیاست‌های ادغام و همگون سازی در فرانسه موجب انتشار کاریکاتورها و ستیزه‌های هویتی می‌شود که در دهه اخیر در فرانسه شاهد رادیکالیسم و ترور و خشونت هستیم. ما در اینجا دو مورد بسیار مهم را در قالب افزایش نرخ رشد جمعیت مسلمانان و ایجاد حس خطر در اروپا و رشد و گسترش احزاب راست رادیکال مورد بررسی قرار داده که به‌عنوان دلایل افزایش خشونت در فرانسه در نظر گرفته می‌شوند؛ و بحران کاریکاتورها در واقع نه به‌عنوان دلیل زیر بنایی این حوادث بلکه خود در فضایی شکل گرفته که این دو دلیل افزایش حس خطر رشد جمعیت و گسترش احزاب و پوپولیستی منجر به ستیزه‌های هویتی در قالب انتشار کاریکاتورها می‌شود

افزایش نرخ رشد جمعیت مسلمان و احساس خطر

در سال‌های اخیر، اروپا رکورد هجوم پناهجویانی را که از درگیری در سوریه و عراق و دیگر کشورهای عمدتاً مسلمان به سوی این کشورها روانه شده‌اند را تجربه کرده است. این موج مهاجرت مسلمان بحث‌های زیادی در مورد مهاجرت و

سیاست‌های امنیتی را در بسیاری از کشورها برانگیخته و سوا لاتی را در مورد تعداد فعلی و آینده مسلمانان در اروپا ایجاد کرده است. این مسئله از دو منظر قابل بررسی است که عبارت‌اند از ۱. افزایش نرخ مهاجرت مسلمانان در این دهه و ۲. بیشتر بودن نرخ رشد جمعیت مسلمان و نرخ بارداری نسبت به جمعیت اصلی این کشورها. مرکز تحقیقات پیو^۱ در مدل‌سازی که در خصوص جمعیت مسلمانان در آینده اروپا کرده است با احتساب اینکه جمعیت مسلمانان در اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۶ حدود ۲۵٫۸ میلیون نفر معادل ۴٫۹ درصد از کل جمعیت آن کشورها بود و این عدد در سال ۲۰۱۰ بیشتر از ۱۹٫۵ میلیون نفر و ۳٫۸ درصد کل جمعیت نبود سه سنایور را پیش‌بینی می‌نماید

اولین با احتساب این موارد حتی اگر همه مهاجرت‌ها به اروپا بلافاصله و به‌طور دائم متوقف شوند - یک سناریوی "مهاجرت صفر" - انتظار می‌رود که جمعیت مسلمانان اروپا تا سال ۲۰۵۰ از سطح فعلی ۴٫۹٪ به ۷٫۴٪ افزایش یابد. دلیل آن این است که مسلمانان جوان‌تر هستند (به‌طور متوسط با ۱۳ سال) و باروری بالاتری دارند (به‌طور متوسط برای هر زن یک فرزند بیشتر) نسبت به سایر اروپایی‌ها، این یک الگوی جهانی را نشان می‌دهد. دومین سناریوی مهاجرت "متوسط" را فرض می‌کند که از اواسط سال ۲۰۱۶ تمام روند پناهندگی متوقف می‌شود اما سطح مهاجرت "منظم" اخیر به اروپا ادامه خواهد یافت (مهاجرت کسانی که به دلایلی غیر از پناهندگی می‌آیند) در این شرایط، مسلمانان می‌توانند در سال ۲۰۵۰ به ۱۱٫۲ درصد از جمعیت اروپا برسند. سومین سناریوی مهاجرت "بالا" پیش‌بینی می‌کند که جریان رکورد پناهندگان به اروپا بین ۲۰۱۴ و ۲۰۱۶ به‌طور نامحدود در آینده با همان ترکیب مذهبی (بیشتر از مسلمانان ساخته شود) علاوه بر جریان سالانه مهاجران عادی، ادامه یابد. در این سناریو، مسلمانان می‌توانند ۱۴٪ از جمعیت اروپا را تا سال

¹ The Pew Charitable Trust

۲۰۵۰ تشکیل دهند. (Pew \ Muslim Population Growth in Europe (Research Center).

با اینکه پیش‌بینی سطح مهاجرت در آینده مشکل و تا حد زیادی غیرممکن است، زیرا نرخ مهاجرت نه تنها با شرایط سیاسی و اقتصادی خارج از اروپا، بلکه با تغییر وضعیت اقتصادی و سیاست‌های دولت در اروپا نیز ارتباط دارد. اما آنچه از این پیش‌بینی‌ها برای ما مهم است رابطه بین افزایش جمعیت در اروپا و خصوصاً در اینجا فرانسه و ایجاد یک حس خطر برای غرب است به گونه‌ای که به نظر می‌رسد آن را خطری برای هویت خود فرض می‌نمایند. در این خصوص سیاست‌های دولت فرانسه چه در بحث مخالفت‌ها و تبعیض‌هایی که در خصوص جمعیت مسلمان در این کشور اتخاذ نموده و چه سیاست‌های ضد مهاجرتی موجب برخوردهایی می‌شود که تا حدی ناشی از این احساس خطر است.

قدرت گرفتن احزاب راست رادیکال در فرانسه و امواج جدید مهاجر ستیزی

از آغاز قرن ۲۱ سهم مهاجران از جمعیت در بیشتر کشورهای اروپایی به‌طور قابل توجهی افزایش یافته است. این افزایش ناگهانی رشد جمعیت مهاجران در اروپا چالش‌های عمده‌ای دیگری را همچون ظهور هم‌زمان احزاب سیاسی راست رادیکال در اروپا را با خود به همراه داشته است. سؤال اساسی مربوط به نقش هویت‌های قومی مهاجران در جوامع اروپایی و پتانسیل‌های درگیری و ستیزه‌های قومی در قالب بحران کاریکاتورها در فرانسه است. با توجه به برنامه‌ها و مواضع جدی ضد مهاجرتی و دوگانه‌انگاری این احزاب سیاسی در قالب من-دیگری طبیعی است که ارتباط بین این فاکتور را با بحث هویت و سیاست‌شناسایی پی بگیریم. کاستلز معتقد است در سال ۲۰۰۴، ما شاهد توسعه سیاست ترس در اروپا بودیم، ترس از جهانی شدن و ترس از خارجی به‌عنوان نوعی از بیان ملتی که خود را در تسلیم دشمن توسط دولت می‌دید؛ و این امر منجر به احیای طیف گسترده

ایدئولوژیک افراط‌گرایانه‌ای که آرا زیادی را به خود اختصاص داده‌اند شده است مانند مورد راست افراطی فرانسه یا هلند. (Castells, 2010: 96) بنابراین یکی از دلایل اصلی رشد و گسترش این احزاب ایجاد ترس و خطر ناشی از افزایش رشد جمعیت مهاجران در اروپا بود. از این رو مجموعه قابل توجهی از مطالعات علمی و آکادمیک در خصوص تأثیر مهاجرت بر موفقیت احزاب راست افراطی شکل گرفته که نشان می‌دهد افزایش مهاجرت نقش مهمی در موفقیت احزاب راست رادیکال معاصر در تعدادی از کشورهای اروپایی داشته است. این مطالعات نشان می‌دهد که افزایش مهاجرت نقش مهمی در موفقیت احزاب راست رادیکال معاصر در تعدادی از کشورهای اروپایی دارد، مانند تحقیقات هلا^۱ و همکاران. (۲۰۱۷) در اتریش؛ داستمن^۲ و همکاران (۲۰۱۶) و هارمون^۳ (۲۰۱۷) در دانمارک؛ اتو و استینهاردت^۴ (2014) برای شهر هامبورگ در آلمان؛ سکریس و واسیلاکیس^۵ (2016) برای یونان؛ بارون^۶ و همکاران (۲۰۱۶) در ایتالیا؛ برونر و کوهن^۷ (2014) در سوئیس؛ بکر و فترز^۸ (2016) برای انگلستان.

جبهه ملی فرانسه به رهبری لوپن در دو دهه‌ی اخیر، با گرایش‌های ضد مهاجران موفقیت‌های زیادی را کسب نموده است و این جبهه برخلاف تعهد احزاب دیگر فرانسه به ناسیونالیسم مدنی، مروج یک نوع ناسیونالیسم قومی بوده است. در بسیج رأی دهندگان ناراضی و استفاده از استراتژی‌های پوپولیستی ضد مؤسسات سیاسی، موفق عمل کرده است. مفهوم کمک به مردم، فقط محدود به قومیت فرانسوی است (نظری و سلیمی، ۱۳۹۵: ۱۷۳)

1 Halla

2 Dustmann

3 Harmon

4 Otto and Steinhardt

5 Sekeris and Vasilakis

6 Barone

7 Brunner and Kuhn

8 Becker and Fetzer

این بحث از این جهت برای ما مهم می‌شود که چگونه این سیاست‌ها و عقاید ضد مهاجرتی زمینه را برای برخوردهای رادیکال فراهم می‌نماید. بدون شک جبهه ملی با سیاست‌های ضد اسلام‌گرایی و نادیده گرفتن تفاوت‌های این گروه قومی بیشتر در راستای رادیکالیزه کردن سیاست در فرانسه کمک کرده است؛ اما علاوه بر این حزب تأثیر فراوانی بر سیاست‌های سایر احزاب دارند به گونه‌ای که با اقبال نشان دادن مردم به این حزب سایر احزاب نیز برای اینکه سبد رأی خود را از دست ندهند سعی در گسترش سیاست‌های ضد مهاجرتی و ادغام مسلمان و ایجاد اسلام فرانسوی و احیای "هویت ملی" یا صیانت از آن هستند.

آلن تورن^۱ در کتاب خود تحت عنوان "قرن جدید سیاسی"^۲ در بررسی مشکلات جامعه فرانسه یا بن‌بست کنونی جامعه فرانسه معتقد است سوا لاتی پیش روی رأی دهندگان در انتخابات آینده مسئله ملی، مسئله مذهبی (و سکولاریسم)، مبارزه با تروریسم و مسائل زیست‌محیطی است. در این زمینه فرانسه با معضل شناسایی هویت‌ها روبه‌روست به گونه‌ای که یا فرانسه با تبعیت از هویتی ساختگی و به بهانه صیانت از این هویت عملاً همه درها را به روی خود خواهد بست و بیش‌ازپیش تضعیف خواهد شد یا بالعکس برای برون‌رفت از این بن‌بست راهکارهای جدیدی ارائه خواهد داد. وی معتقد است که رهبران امروز فرانسه با احیای ساختگی هویت ملی، یا حاکمیت ملی بیهوده در مقابل این روند گریزناپذیر مقاومت می‌کنند.

¹ Alain Touraine

² Le Nouveau Siècle politique

نتیجه گیری

تنوع فرهنگی به ویژگی اصلی جامعه معاصر تبدیل شده است و به نظر می‌رسد جوامعی که نتوانند پاسخی مناسب به اقلیت‌های قومی مهاجر در کشور خود دهند و راهبرد همگون سازی را در پیش گیرند با بحران‌هایی بزرگ در قالب ترور و خشونت و رادیکالیسم مواجه خواهند شد. یکی از بحران‌هایی که در دهه اخیر زمینه‌ساز این سطح از خشونت‌ها و درگیری‌ها بوده است انتشار کاریکاتورهای پیامبر بوده است که در کشور فرانسه در راستای راهبرد همگون سازی، آزادی بیان و اسلام فرانسوی مورد حمایت قرار گرفته است اما به دلیل اینکه مسلمانان به‌عنوان یک گروه هویتی مسلمین در هویت فرانسوی ادغام نشده‌اند و سعی در حفظ هویت خود در قالب انجام مناسک دینی و حجاب و ... داشته‌اند همواره در مقابل این بحران‌ها مقاومت و اعتراض نموده‌اند. روند فزاینده رشد جمعیت مسلمانان و رشد و گسترش احزاب راست رادیکال در فرانسه حس خطری در میان مردم فرانسه ایجاد نموده‌اند که هویت مسلمان را به‌عنوان نفی‌کننده‌ی هویت خود در نظر گرفته است و این امر موجب شده است که همواره آنان با انتشار کاریکاتورهای پیامبر به این ستیزه‌ها دامن زنند. لذا تا زمانی که کشورهای همچون فرانسه در صدد شناسایی هویت مسلمانان و اعطای آزادی‌های دینی و مذهبی آن مقاومت نموده و سعی در ادغام آنان داشته باشند ما همواره شاهدین ستیزه‌ها خواهیم بود. بنابراین ما نمی‌توانیم بدون توجه به زمینه‌ای که این بحران‌ها در آن شکل گرفته‌اند پاسخ مناسبی به این بحران‌ها دهیم. از این رو توجه به هویت و تفاوت اقلیت مسلمان در فرانسه در آینده نقش بسزایی در آرایش سیاسی این کشور خواهد داشت.

منابع

- تاجیک، محمدرضا؛ ۱۳۸۴. انسان مدرن و معمای هویت. مطالعات ملی ۱۳۸۴ بهار شماره ۲۱: ۲۸-۹
- تقوی، سید محمدعلی؛ ۱۳۸۳. به رسمیت شناختن تفاوت‌های فرهنگی در عرصه عمومی جامعه: بررسی و نقد نظریه چارلز تیلور. نامه مفید. مهر و آبان ۱۳۸۳، دوره ۱۰. شماره ۴۴: ۱۵۲-۱۲۷.
- رایک، کنث است؛ ۱۳۸۴. نظریه اخلاقی تیلور (برابری و متافیزیک شخصیت‌ها)، ترجمه حمید رزاقپور و حمید پورنگ، راهبرد، ش ۳۵، صص ۳۲۹-۳۹۲.
- سجادی، سید عبدالقیوم؛ ۱۳۸۲. اسلام و جهانی‌شدن. بازتاب اندیشه. مرداد ۱۳۸۲. شماره ۴۰: ۳۰-۳۸
- سردار نیا، خلیل‌الله؛ ۱۳۹۲. درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی جدید. نشر میزان. تهران.
- کاستلز، مانوئل؛ ۱۳۸۰. عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، (قدرت هویت)، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران انتشارات طرح نو.
- کاستلز، مانوئل؛ ۱۳۸۰. عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، (قدرت هویت)، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران انتشارات طرح نو.
- مارش، دیوید و استوکر، جری؛ ۱۳۹۷. روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نجاتی حسینی، سید محمود؛ ۱۳۸۲. واکاوی هویت تاریخی، تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی ایران: ملاحظات نظری و روش‌شناختی. مجله: مطالعات ملی. بهار ۱۳۸۲ - شماره ۱۵: ۱۵۳-۱۹۰

نظری، علی اشرف؛ ۱۳۹۲. جنبش‌ها و تشکل‌های اسلامی در اروپا: رویکردی هویتی. در دایره‌المعارف جنبش‌های اسلامی: جلد چهارم. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی..

نظری، علی اشرف و سلیمی، برهان؛ ۱۳۹۵. چند فرهنگ‌گرایی، دیاسپورای مسلمان و اسلام‌گرایی در فرانسه: تحلیل مسئله اسلام‌رادی‌کال. مجله پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام. بهار ۱۳۹۵. شماره ۱۸: ۱۷۱-۱۹۴

نظری، علی اشرف و سلیمی، برهان؛ ۱۳۹۵. "پوپولیزم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی." دولت پژوهی ۱، ۴ (۱۳۹۵): ۱۵۷-۱۸۵.

نیک پی، امیر؛ کردونی، ندا؛ چند فرهنگ‌گرایی، دولت و حقوق اقلیت‌ها. تحقیقات حقوقی. پاییز ۱۳۹۵. شماره ۷۵: ۹۴-۶۵.

هانتینگتون، ساموئل؛ ۱۳۸۲. نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویرایش. مجتبی امیری وحید. تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات،

۱۳۸۲

- Barone, G., A. D'Ignazio, G. de Blasio and P. Naticchioni (2016), "Mr. Rossi, Mr. Hu and politics. The role of immigration in shaping natives' voting behaviour", *Journal of Public Economics* 136 (8228), 1-13, <https://doi.org/10.1016/j.jpubeco.2016.03.002>.
- Bell, Daniel, (1960). *The end of ideology: on the exhaustion of political ideas in the fifties*. New York: Free Press.
- Bell, V. (1999). *Performativity and belonging: An introduction*. *Theory, Culture & Society* 16(2): 1-10.
- Berkowitz D and Eko L (2007) *Blasphemy as sacred rite/right*. *Journalism Studies* 8(5): 779-797.
- Becker, S. O. and T. Fetzer (2016), "Does Migration Cause Extreme Voting?", *Warwick Working Paper Series* 306.
- Brunner, B. and A. Kuhn (2014), "Immigration, Cultural Distance and Natives' Attitudes Towards Immigration: Evidence

from Swiss Voting Results”, IZA Discussion Papers 8409 ,
https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=2492436.
Butler J (1999) *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. 2nd edn. London: Routledge.
Castells, Manuel.(1997).*The Power Of Identity*. Oxford: Blackwell.

Castells, Manuel.(2010).*Globalisation and Identity*. *Quaderns de la Mediterrània*, Num. 14: 89-98
Connoly, William (2002). *Identity\Difference: Democratic Negotiations of Political Paradox*.Minnesota. University Of Minnesota Press.
De Wenden, C W.(2003). *Multiculturalism in France*. In *Multiculturalism and political integration in modern nation-states*. *International Journal on Multicultural Societies (IJMS)* Vol. 5, No. 1, 2003
Dustmann, C., K. Vasiljeva and A. Piil (n.d.), “Refugee Migration and Electoral Outcomes”, *CReAM Discussion Paper Series CPD 19/16*, [https://doi.org/10.1016/S1043-2760\(97\)84344-5](https://doi.org/10.1016/S1043-2760(97)84344-5).
Fredette, Jennifer.2014. *Constructing Muslims in France : discourse, public identity, and the politics of citizenship*. Temple University Press. Philadelphia, Pennsylvania.
Fukuyama, Francis.(1989). *The End of History? The National Interest*, summer.
Guibernau, M. (1996) *Nationalisms*. Cambridge: Polity Press.
Hetherigton, K. (1998).*Expressions Of Identity*.London: SAGE
Halla, M., A. F. Wagner and J. Zweimüller (2017), „Immigration and Voting for the Far Right”, *Journal of the European Economic Association*, forthcoming,
<https://doi.org/http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2103623>.
Harmon, N. A. (2017), “Immigration, Ethnic Diversity and Political Outcomes : Evidence from Denmark”, *The Scandinavian Journal of Economics*, accepted,
<https://doi.org/doi:10.1111/sjoe.12239>.
Heywood, Andrew.(2002), *Politics*. Palgrave Macmillan; 2nd edition.

Kettani, Houssain.(2010). Muslim Population in Europe: 1950 – 2020. *International Journal of Environmental Science and Development*, Vol. 1, No. 2, June 2010: 154-164.

Kinnvall, Catarina & Nesbitt-Larking, Paul (2011), *The Political psychology of globalization: Muslims in the West*, Oxford: Oxford University Press.

Kymlica, Will.(1991). *Liberalism, Community, and Culture*. Oxford University Press.

Kymlica, Will.(1995). *Multicultural Citizenship: A Liberal Theory of Minority Rights*. Oxford: Clarendon Press.

Kymlica, Will(2007). *Multicultural Odysseys: Navigating the New International Politics of Diversity*. Oxford University Press, USA.

Lyotard, J-F.(1984). *The Postmodern Condition: a Report on Knowledge*, Translated by G. Bennington and B. Massumi. Manchester University Press: Manchester.

Nash, Kate.(2000). *Contemporary Political Sociology: Globalization, Politics, and Power*. Oxford: Blackwell.

Otto, A. H. and M. F. Steinhardt (2014), “Immigration and Election outcomes– Evidence from City Districts in Hamburg”, *Regional Science and Urban Economics* 45(1), 67–79.

Rex, John; G. Singh (2003). “Multiculturalism and Political Integration in Modern Nation- States”. *International Journal On Multicultural Societies*. Vol. 5. No.1.

Ricoeur, Paul, *The Course of Recognition*, Cambridge, Massachusetts, London, England: Harvard University Press, 2007.

Sekeris, P. and C. Vasilakis (2016), “The Mediterranean Refugees Crisis and Extreme Right Parties: Evidence from Greece”, *MPRA Paper 72222*, 1–14. https://mpra.ub.uni-muenchen.de/72222/1/MPRA_paper_72222.pdf.

Shanneik, Y, Heinhold, Ch, Ali, Z.(2017). *Mapping Shia Muslim Communities in Europe: Local and Transnational Dimensions: An Introduction to the Special Issue*. *Journal of Muslims in Europe* 6 (2), 145-15.

Taylor, C. (1994). The politics of recognition. In A., & Gutmann (Eds.), *Multiculturalism: Examining the politics of recognition* (pp. 25–75). Princeton: Princeton University Press.

Taylor, C. (1989). *Sources of the Self*, Cambridge: Cambridge University Press.

Theo WA, De Wit.(2018). Stellenbosch Theological Journal 2018, Vol 4, No 1: 153–178. DOI: <http://dx.doi.org/10.17570/stj.2018.v4n1.a08>

Tebbakh, Sonia.(2007). Muslims in the EU: Cities Report. UMR PACTE, Institut d'Etudes Politiques de Grenoble, BP 48 – 38040 GRENOBLE Cedex 9 France.

Venel, Nancy. (2005). “Francités, Islamités: Composition citoyennes et religieuses des jeunes musulmans français d’origine maghrébine.” *French Politics, Culture, and Society* 23 (1): 88–100.

<https://www.pewforum.org/2017/11/29/europes-growing-muslim-population/>

<https://www.MuslimPopulationGrowthinEurope\PewResearchCenter>